



۲۰۱۴/۰۱/۰۷



پوهاند بشير احمد زکريا

شهزاده افغان
و
دوست امریکایی اش
ناول تاریخی

نویسنده : پوهاند بشير احمد زکريا
پروفیسر دایمی و مدرس خاص
پوهنتون کولمبیا

ترجمه : رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوام از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات تاییبی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

فصل اول و دوم

[http://www.afghan-](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shazahae_afghan_wa_dost_amrikaii_ash_۰۲.pdf)

[german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shazahae_afghan_wa_dost_amrikaii_ash_۰۲.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shazahae_afghan_wa_dost_amrikaii_ash_۰۲.pdf)

فصل سوم

علی الرغم آرزویم مبنی بر توقف در شهر زیبای پشاور، پایتخت زمستانی سلاطین افغان، که با داشتن باغستان های سرسبز و زیبا در دره شاداب در مجاورت کوه پایه های هندوکش بزرگ موقعیت دارد، ناگزیر بودم قبل از فرا رسیدن زمستان با عبور از تنگی خیبر خود را به کابل برسانم.

با فرستادن نامه ای به امیر دوست محمد خان، دو روز بعد از رسیدنم به کابل بود که برایم اجازه باریابی به حضور، در بالاحصار داده شد. پادشاه از دیدنم خیلی خوشحال شد و شفقت زائدالوصفی بمن نشان داد. امیر «سلطان» دوست خان در حضور دربار مرا با گرمی زائد الوصف «جنرال

د پانو شمیره: له ۱ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکي په خیر و لولئ

فیتس جیروول^۱ خطاب کرده و لقب « مصاحب^۲ » یا مشاور خاص نظامی دربار^۳ و قوماندانی قطعات عساکر پیاده کابل را به من اعطاء نمود. امیر دوست محمد خان طی دیدار اولم از کابل با من معرفت داشت. امیر خیلی علاقمند بود تا لشکر وی مانند لشکر نیرومند مهاراجا رنجیت سینگه که نیروی نظامی دُرانی افغان را در سال ۱۸۱۳م در جنگ اٹک منهزم ساخته بود، تربیت نظامی ببیند. تعجب آور بود که دربار پادشاه افغان از خدماتم در دربار امپراتور سیکه معلومات عمیق و همه جانبه داشت. طی همین دیدار از دربار بود که به معرفت فرزند محبوب و دلخواه پاچا، و ولیعهد دربار شهزاده اکبر خان و برادر اندر وی سلطان احمد خان «سلطان جان» که فرزند - اندری شاه بود نائل شدم ووقار شهزاده چنان محسورم ساخت که شهزاده را ولیعهد رسمی دربار پنداشتم. امیر، بعد از وفات برادرش سردار محمد عظیم خان؛ برادر زاده اش را چون فرزند حقیقی خویش پذیرفته بود. طبق رسم و رواج افغان ها، برادر محظوراست تا با خانم برادر متوفی خود ازدواج نماید.

عاقب الامر عضو قابل احترام دربار افغان شدم. امیر دوست محمد خان در اکثریت مراسم تشریفاتی و ضیافت ها مرا مکلف می ساخت تا نزدیک وی و یا به طرف جناح چپ وی دو چوکی پائین تر بنشینم. بعد از دیدار اولم با شهزاده محمد اکبرخان بود که با هم مصاحب خوب شدیم و با گذشت زمان به دوستان صمیمی مبدل گشتیم. شهزاده اکبرخان با قد متوسط، سینه ستبر و شانه های پهن و قوی خویش درست بیک یل و پهلوان قوی هیکل می ماند. آوازش نرم و ملیح و سلوک راستین شاهانه داشت که زیب یک شهزاده واقعاً با وقار بود. برایم جالب بود که چشمانش رنگ «آبی تیره» داشت، «چهره زیبا» و «موهای اندک مجعد تیره» به وی قیافه اروپائی می بخشید. "لباسش خیلی ساده بود، همان لباس عمومی ای که افغان ها صرف نظر از داشتن هر مقام و منزلت می پوشند، مانند کمیس سفید «پیراهن و تنبان»، کمر بند چرمی و یا ظاهره^۴ و تکه پشمی دو تا سه لای نازک که بنام پتو یاد می شود و بالای شانه انداخته می شود و دستار. مردم کندهار معمولاً روی پیراهن های شان گلدوزی ظریف برنگ نقره ای روشن و یا طلائی می داشته باشند. شهزاده اکبر شخصیت خیلی تحصیلکرده و آگاه بود، مربی وی آخذزاده کشمیری به فارسی «دری - م»، پینتو، ترکی، پنجابی و کشمیری فصیح و روان صحبت میکرد. آخذ زاده در پهلوی تدریس زبان ها به شهزاده کتب فلسفه افلاطون، ارسطو، ابن سینا «سلطان اطباء»، کتب فلاسفه صوفی، و شاعری تصوفی مانند طریقه چشتیه، جلال الدین رومی «بلخی»، انصاری و غیره را تدریس می نمود. افغان ها مانند فارسیان قدرشناس دنیای شعر و مشتاق به شاعری اند. در مواقع مختلف با شهزاده اکبر، امیر دوست محمد خان و آخوند زاده صاحب پیرامون فلسفه و سیاست صحبت و مباحث مملو از فضل و دانش داشته ام.

^۱ - General Fitsjerol

^۲ - Mus-a-hib

^۳ - Advisor Aid-de-Camp

^۴ - Sardar Mamad Azim Khan

° - sash belt یا ظاهره : پارچه ای از تکه کتان و یا ابریشم بود که در سابق افغانها بدور کمر می بستند. امروزه نیز آنده زارعی و کارگران افغان که کار های شاق فیزیکی می کنند چنین تکه را بدور کمر بسته می کنند. ولی در سابق پوشیدن و یا بدور کمر بستن ظاهره جزء لباس عادی بود، بخصوص در بین پشتونها خیلی عام بود. نام اصلی دری و پشتوی این کلمه برایم میسر نه شد لذا به عربی آن اکتفاء کردم، در ذهن اندک اندک اسم دستمال کمرچین ظهور میکند ولی مطمئن نیستم . - مترجم

پادشاه، در قلعه نظامی بالاحصار برایم محل اقامت وسیع برادر اندرش سلطان محمد خان را اختصاص دادند. امیر دوست محمد خان بر حس جاه طلبی وی مشکوک بود. امیر دوست محمد خان کشمیر و پنجاب را به زور "شمشیر ظفرمند" «بریالی توره»^۶ خویش فتح نموده بود، روزی سردار سلطان محمد خان در برابر امیر، سوار بر اسب در حالی نمایان شد که کره های طلائی در بند پاهای اسپش افتیده بود؛ این ظاهر نمائی بود که دوست محمد خان نامبرده را یکی دیگر از مدعیان تاج پادشاهی خود می پنداشت. مردم وی را بنام سردار سلطان محمد خان طلائی نامیدند. سر انجام سردار مذکور از قلعه سلطنتی بالاحصار اخراج شد. گفته می شد که سردار سلطان محمد خان در حاشیه قرآن سوگند نامه ای را نوشته بود و طی آن بیعت ابدالاید خود و اولاده خود را ابراز نموده و اذعان کرده بود که ازین سوگند مادام العمر، هرگز سر پیچی نخواهد کرد. داخل بالاحصار به شهرک کوچک قلعه دار می ماند که در آن چند تن هندو، اروپایی، یهود و ارمنی های عیسوی زیست می کردند، آنها بین خود ازدواج های بین النژادی کرده و با هم در فضای آرام و همنوا به زندگی خود ادامه می دادند حال آنکه بیرون ازین شهر، ملاها مردم عوام را از تقرب با پیروان ادیان دیگر منع می کردند.

با داشتن چنین تقرب در بالاحصار به اعلیحضرت و شهزاده اکبر و سلطان جان خیلی نزدیک شدم. بعد از انجام وظایف یومیه و تربیت کنک های پیاده و توپخانه، طی روزهای رخصتی هفته به معیت دو شهزاده به میله دره پغمان می رفتیم، پغمان بر فراز کابل قرار دارد که با داشتن آبشارها و جویبار های مساعد برای ماهیگیری ماهیان رنگین کمان و گلپایه های زیبای خود شهرت بسزا دارد. سائر اوقات دیگر به محل دلخواه دیگر خود بنام گلپهار می رفتیم که بر فراز دریای یاغی پنجشیر موقعیت دارد، مسیر تند آب که راه خود را در بین صدها و هزاران تخته - سنگ مانع نفوذ آب، می یابند و چنان غرش مهیبی ایجاد می کنند که حین بحث و مذاکره ما را مجبور به دوری از کناره دریا می نمود.

باری طی روزهای معمولی رخصتی آخر هفته به سواری اسب عازم ارتفاعات پغمان شدیم و در جوار شیب جویبار ماهیان رنگین کمان به میله پرداختیم. دسته سوار کاران مشایعتی از اسپان شان پائین شدند، قالین ها را روی نوک قله پوشیده با سبزه فرش، دسترخوان را هموار و غذا ها را چیدند. ما، شکارچیان، باید پیشاپیش قافله معیتی په پیش می رانیم تا قبل از طلوع آفتاب به بلندای کوه بالا می شدیم، بعد از اسپان خود پائین شده و بقیه راه را پیاده به کوهنوردی پیمودیم تا در زیر قله کوه به چشمه سار مشهور^۸ رسیدیم و به انتظار تماشای طلوع آفتاب نشستیم.

^۶ - "Victory Sword"

^۷ - (Baryalay Toora)

^۸ - با این شرحی که نویسنده از موقعیت منطقه می دهد محتمل است هدفش یاد آوری از نکته ای باشد که بنام "حوض خاص" در پغمان یاد میشود. این حوض واقعاً نمای حیرت انگیزی دارد و آب حوض از قلب کوه بیرون می جهد. این نکته در اوج کوه در چنان یک نقطه نیرنگی موقعیت دارد که اکثریت کوه های با سطح پائین، شهر کابل و پروان و بگرام به آسانی از آنجا دیده میشود. مترجم

درست قبل از طلوع آفتاب بود که از چهار گوشه کوه کبک های زیبای آسیائی پرواز کنان پریدند، به زمزمه و سرود پرداختند و بر فراز آب حوض کوچک چشمه سار کوهی پائین آمدند. با تراکم کبک ها در اطراف آب حوض، ترنم کبک های نر متدرجاً با آوی موسیقایی دلپذیر آن بلند و بلند تر شده میرفت. شهزاده اکبرخان به ما گفته بود که در موقع بالا شدن به کوه و در لحظات انتظار به طلوع آفتاب باید سکوت تام را رعایت نمائیم. طبق هدایت، ما باید بعد از تجمع کبک ها ولی قبل از پخش روشنائی بیشتر منتظر اشاره شهزاده می بودیم تا تفنگ های خود را فیر کنیم. زیبائی طبیعی ستیغ کوه، سحر زیبائی افق و ترنم دل انگیز کبک های افغانی مرا مفتون خود ساخته بود. شهزاده زمانی دست خود را ناگهان بلند کرد که دسته بزرگ پرندگان به جهات مختلف به پرواز درآمدند و صدای رسای پر زدن بالهای شان در هوای گرگ و میش صبحانه در فضا پیچید و ما هر سه تفنگ های خود را فیر کردیم. بعد به سرعت روی صخره ها بلند شده و بخاطر خشنودی شهزاده هفت بال پرنده خویش را جمع کردیم. شهزاده در مسیر پائین شدن بمن گفت که پنجشیری ها ازین پرندگان بهترین کباب را آماده می کنند، آنها اولاً پرندگان را پاک و بعد روی دو سنگ پهن هموار نموده و با آتش چوب می پزند. به مجردیکه به میله جای خود رسیدیم، نان چاشت آماده بود، نان چاشت متشکل بود از گوشت بره، کباب مرغ، برنج دانه کشیده نصولی «پلو» با گوشت ران بره، برنج سفید «چلو»، کوفته با سبزی پالک و انواع مختلف چتنی «شور و شیرین»، ترشی بادنجان سیاه، ترشی زرد آلوی «تُرشک» و ماست. اکثراً یک تک نواز رباب هم می بود؛ رباب یکی از آلات باستانی موسیقی افغانستان است که از طنین شش تار آن صدای موسیقائی دلنواز بلند شده و در دو بغل پیشرو یک درجن تار نازک برای اهتزاز و شکم بکس مانند میان تهی برای انعکاس صدا دارد. این آله موسیقی با دیزاین مینا کاری و صنعت مستظرفه صدف «مادر مروارید» گل میخ شده بود. شهزاده اکبر از مربی موسیقی هندی خود خیلی زیاد آموخته بود. وی با راگهای هندی، موسیقی کلاسیک و سرودن آهنگ خیلی آشنا بود. اکثریت سرداران افغان نه تنها با موسیقی کلاسیک هند آشنائی داشتند بلکه با رقصهای کلاسیک مانند اتن ملی، رقص کوچی و رقص کتک هندی نیز آشنا بودند. متعاقب صرف غذای خوشمزه، چاشنی بعد از غذا مانند فرنی، ماغوت و بعد میوه های خوشبو و مشهور افغانستان و توت مشهور و خوشمزه پنجشیر آورده شد. ما آنرا با دوغ نوشیدیم که ظاهراً برای سوء هاضمه تیزابی خیلی مفید است.

شهزاده اکبر از من پرسید: "برادر فیتس جیروول!، کدام نوع موسیقی ره خودت خوش داری؟" در جواب گفتم: "شهزاده گرامی! ما در امریکا نوع موسیقی ای داریم که آنرا موسیقی فولکوریک و کلاسیک می نامیم که یکنوعی از موسیقی اروپائی است. مگر ما امریکائی ها یک موسیقی مشخص بخود داریم که موسیقی جاز روحانی است و جزئی از موسیقی برده های افریقائی ماست. من همه آنرا دوست دارم." شهزاده اکبر تفحص کنان دوباره پرسید: "شما برده های زیاد افریقائی دارید؟"

برایش گفتم: "صاحب! همان قسمیکه شما امنیت حرّم های تانرا می گیرید ما هم چندین میلیون برده دهقان داریم. مگر به مثابه یک امریکائی به اتکاء به باوریکه به اصول انقلاب امریکا که منتج به ایجاد دیموکراسی امریکائی شد شدیداً مخالف بردگی هستم.

د پانو شمیره: له ۴ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
پادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ

شهزاده اکبر: "شمار برده های ما خیلی اندک است، هر زمانی که خواسته باشند میتوانند مالک خود را ترک نمایند زیرا حکم قانون اسلامی ای وجود ندارد تا آنها را به مثابه برده ها نگهداریم. من هم مثل شما شدیداً مخالف بردگی هستم، زیرا پیغمبر مخالف بردگی بود؛ ولی مردم ازین ایدیال ها استفاده ناجائز می کنند و به فرهنگ قدیمی و عقبگرا بر میگردند. شما از دیموکراسی امریکائی یاد آور شدید، میخواهم از شما بپرسم که آیا دیموکراسی امریکائی از سائر دیموکراسی ها فرق دارد و دقیقاً بگوئید که دیموکراسی امریکائی یعنی چه؟"

همیشه یک کاپی چین خورده اعلامیه استقلال امریکا را قات کرده در یک کیسه چرمی در میان یکی از کتاب هایم می گذاشتم و با خود حمل می کردم. این اعلامیه را از لای کتاب ها بیرون نموده و برای میزبان خود نشان داده گفتم: "توماس جفرسن را که من پدر دیموکراسی امریکا میدانم این اعلامیه شهپر استقلال اضلاع متحده امریکا را نوشته که در سر آغاز آن گفته شده " ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه انسان ها برابر آفریده شده اند و آفریدگار شان حقوق سلب ناشدنی معینی به آن ها عنایت فرموده، که حق زندگی، آزادی، و جست و جوی خوشبختی از زمره آنهاست..."

شهزاده اکبر با شور مع الوصف گفت: "این زیباترین کلماتی اند که تا حال شنیده بودم. چه بزرگ مردی. چه مرد بزرگی بود" «آیا او مرد جنگی هم بود؟»

جواب دادم: "نخیر جناب، وی یک زمیندار نجیب بود، یک آفرینشگر با نبوغی بود که اکثریت بخش دانش خود را از خود آموزی فرا گرفته، یک حقوق دان و سیاستمدار بود که سومین رئیس جمهور، جمهوریت ما شد. مرد جنگی کسی بود که علیه برتانوی ها جنگید، مستملکات را آزاد و تا حد زیادی در راه ایجاد اضلاع متحده امریکا کار کرد، وی جنرال جورج واشنگتن بود که بحیث اولین رئیس جمهور ما انتخاب شد."

شهزاده اکبر پرسید: "دیموکراسی امریکائی با دیموکراسی برتانیه چه تفاوتی دارد؟" بعد از تنفس عمیق گفتم: "خوب، جناب، دنباله این داستان خیلی طولانی است، موضوع و محتوی جمهوریت از یونانی ها آغاز می شود، بعد به رومی ها می رسد، در لاتین جمهوریت را "رس پبلیک"^۹ می گویند، به معنی امور اجتماعی، یعنی امور مردم. این مرتبط به حاکمیت مردم است، به بیان دیگر این حاکمیت فرد و یا گروه معین نیست مثلاً اشراف و یا گروه های دارای منافع خاص مانند تاجران، نظامیان و یا بنیاد های دینی. برتانوی ها یک پادشاه و یک رژیم سلطنتی دارند؛ ما یک رئیس جمهور و یک جمهوریت داریم. اشکال دولت بریتانیه و امریکا با هم فرق دارند ولی حاکمیت هر دو دولت به عین حاکمیت دیموکراتیک به پیش میرود. به بیان دیگر هر تبعه بالغ در هر اجتماع و یا ملت دیموکراتیک حق رأی مساوی انتخاب را در تعیین حاکمیت نماینده دارد که بالایش حکمروائی کند، که به نام دیموکراسی نماینده یاد می شود. از جانب دیگر هر

^۹ - Res Publica

تبعه ای که بخواهد با شرکت مستقیم در تعیین سرنوشت آینده جامعه از طریق رأی، درست همانند آن، در دولت شهری، مساوات و عدالت اجتماعی را بیاورد، آنرا بنام دیموکراسی ریفراندام یا همه پرسی یاد می کنند. ما هیئت مقننه خویش را «مشرانو و ولسی جرگه» را که به صفت نمایندگان ما قوانین را وضع میکنند انتخاب می کنیم حال آنکه رئیس جمهور خویش را از طریق ریفراندام دیموکراتیک انتخاب می کنیم."

شهزاده اکبر گفت: "چقدر دلچسپ، ما هم رسم هزاران ساله باستانی داریم، رسم جرگه ها، که طی آن مردم در قراء بدون در نظر داشت موقف اجتماعی، مساویانه بدون هم جمع میشوند؛ هیچ کس خود را مافوق کس دیگری احساس نمی کند، همه خود را مساوی احساس می کنند و بدین گونه از طریق وفاق اجتماعی در تعیین امور قریه و یا شهر سهم میگیرند، که عین شکل دیموکراسی ریفراندام شما را دارد. در حالیکه در لویه جرگه های ما مردم نمایندگان خویش را از تمام ولایت از هر قوم و تبار می فرستند، در لویه جرگه تصامیم جنگ و صلح، شکل دولت و انتخاب امیر «پادشاه» گرفته می شود و این تصامیم برای همه ولایات مورد قبول می باشد که عین شکل " دیموکراسی نماینده " شما را دارد. یکصد و بیست سال قبل در سال ۱۷۰۷م میرویس هوتکی به مثابه پادشاه انتخاب شد ولی وی تاج شاهی را با تواضع بزرگ خویش نپذیرفت و به مثابه پدر خیر اندیش، ملت را رهبری کرد و او را ما بنام میرویس بابا یاد می کنیم. چهل سال بعد از آن در سال ۱۷۴۷م لویه جرگه ای احمد خان را انتخاب کرد و اولین امپراتور «شهنشاه» افغانستان شد و بعد ها لقب "پدر ملت" برایش اعطاء شد. مطابق تاریخ اسلام، پیغمبر محمد «ص» مانند سائر پیغمبران عهد عتیق نه تنها بوسیله خداوند از طریق وحی الهی انتخاب شده بود بلکه به مثابه خلیفه اسلام بوسیله مردم مدینه انتخاب گردیدند. گفته شده است که در زمان خلیفه سوم اسلام «حضرت عثمان رض»، نه تنها مردان بلکه زنان هم در رأی گیری انتخاب خلیفه سوم شرکت کردند. موازی با شیوع فساد درین جوامع، بسیاری به سنن و رسوم مفسد اسبق برگشتند، با ویرانی و انهدامی که چنگیز خان به عقب گذاشت و در قرن چهاردهم با بسته شدن درب اجتهاد بابل «درب تفسیر قرآن» عصر مدنیت طلائی ما به پایان رسید. از آنزمان به بعد تا کنون ما قادر به اعاده بهبود آن نشده ایم. به باور من خواه از طریق راه شما و یا راه ما، این شیوه انسانی است که با سعی، زحمت و تقبل رنج گونان نائل به عین حقیقت فرجامین یعنی بهبود حیات بشری شد."

من در همنوایی با طرز دید شهزاده گفتم: "جناب شهزاده، آنچه شما فرمودید و آنچه من در تجسس اش هستم، خیلی با هم مشابه اند. توماس جفرسن به ارزش های جمهوری ایمان داشت و در اصول، خود را از قویترین پیروان (توری^{۱۰}) (محافظه کاری) می پنداشت و با " شأن سلطنتی " محبت می

^{۱۰} Tory : در لغت به معنی امریکائی مستعمره نشینی که در زمان انقلاب امریکا از برتانویها حمایت میکرد. معنی دومی آن کسیکه وابسته به حزب محافظه کار انگلیس باشد و یا به آن رأی بدهد. معنی معادل آن محافظه کار است. در زمان انقلاب امریکا توری به کسانی خطاب میشد که وفادار به سلطنت برتانیه می بود. از آغاز قرن ۱۸م توری به کسانی خطاب میشد که از حق پادشاه برتانیه بالای پارلمان امریکا دفاع میکردند. در سال ۱۷۷۶م زمان تسوید اعلامیه استقلال امریکا، توری به کسانی

ورزید. اعلیحضرتا، من از امپریالیزم بریتانیه نفرت دارم ولی به این باور دارم که قدرت شهریاری یا قدرت عالیہ باید در وجود یک شخص منفرد و منتخب تبلور یابد، و چنان فرمانروای نرمی باشد که افلاطون آنرا در فلسفہ خود سلطان یا رئیس جمهور نامیده است. درین راستا ما مدیون انگلیس هستیم که برای اولین بار از طریق «مگنا کارتا» (منشور کبیر) قدرت شاهی مطلقہ را محدود ساخت. به عقیدہ من بنیاد نیرومند دیموکراسی غربی در منشور کبیر قرن دوازدهم نهفته است. مطالعات من از الکساندر کبیر و محبت من نسبت به او از تخیلات پهنآوری منشاء می گیرید که قابلیت تصور آن برای منفعت بشری در ذهن آفریدگار فنا ناپذیر آن شکل گرفته است، در میان جهانگرایان کم پیدا، این بشر دوست جهانی هیچ کسی دیگر نیست جز اینکه فاتح سلطنت قلب ها باشد. باید اضافه کنم که معمار دیموکراسی امریکا توماس جفرسن با داشتن باور به حکومت به شعار «ما مردم» اتکاء داشت؛ بار دیگر از خریطہ چرمی ام کتاب توماس جفرسن را کشیدم و این بخش کتاب را برایش از بر خواندم که از توماس جفرسن نقل قول شده است: " من از تغییرات آنی و متکرر در قوانین و قوانین اساسی دفاع نمیکنم. ولی قوانین و نهاد ها باید در موازات انکشاف ذهن بشری به پیش روند. از آنجائیکہ جامعہ متمدن حیثیت طفل نوبالغی را دارد تا در زیر سایہ رژیم اجداد بربر خود زندگی کند ما هم شاید تا حال به مردی نیاز داشته باشیم کہ لباس متناسب به اندام خود را بپوشد".

شہزادہ اکبر به آواز بلند گفت: "خیلی عالی سردار فیس. خیلی خوب گفته است! توماس جفرسن شما باید یکی از نوابغ بشریت باشد! یکی از روشندان ما گفته است آنچه را کہ اکثرأ ما به مثابہ افراد، منفردأ رویا می پنداریم در حالہ خواب باقی می ماند، ولی اگر آن رویا را مشترکأ ببینیم مسلماً به رویای ملت تبدیل میشود، و همین رویای جمعی ملت است کہ در فرجام به حقیقت می پیوندد. مردان بزرگ شما رویا های بزرگی در سر می پروراندند ولی این ملت امریکا بود کہ رویا های شانرا به سرمنزل حقیقت رسانیدند. محض با شنیدن نام دیموکراسی امریکائی و دست آورد های آن، مرا مشتاق آرزو های می سازد تا حقیقتش را به چشم سر ببینم. شاید روزی فرا رسد تا جهان نوینی را ایجاد نمائیم. مولانای بلخی فرموده کہ صحبت خوب غنیمت بزرگ است. هیچ چیزی بہتر از غذای خوب، مصاحب خوب، موسیقی خوب و بحث عالی وجود ندارد تا بتواند ترا با علو احساس به یکی از جنت های هفت جنت برساند. صجت ما تا اندازہ عالی بود کہ حتی حضور خویش را در گسترہ

خطاب میشد کہ به تاج سلطنتی برتانیہ وفادار باقیماندد. آنعدہ وفاداران به سلطنت برتانیہ کہ بعد از انقلاب امریکا به کانادا، نووا سکوشیا و بهامس رفتند به نام وفاداران امپراتوری متحدہ یاد شدند. - منبع: ویکیپدیا - مترجم
11 - Magna Carta: اولین مسودہ مگناکارتا در سال ۱۲۱۵م به تاریخ ۱۵ جون تهیه شد و بعد ها تعدیل شد. مگناکارتا اصطلاح لاتین است کہ به معنی کرکتر لاتین میباشد، همچنان بنام Magna Carta Libertatum و The Great Charter of the Liberties of England یاد میشود. مگناکارتا بخاطری به نام کرکتر یاد میشود کہ حاوی ۲۱۵ کلمہ بوده و شاه انگلیس جان، را مکلف به پذیرفتن آزادیهای مشخص می کند کہ خلاف خواستهای شاه بود. ترجمہ متداول مگناکارتا منشور کبیر انگلیس است کہ نتیجتاً شاه انگلیس را موظف به پذیرفتن حقوق مشخص برای مردان آزاد تحت حکومتش نمود، احترام به برخی قوانین مشخص و اینکه قدرت او توسط قانون مشخص خواهد شد از اجزای این منشور بودند. در سایہ همین مگانا کارتا بود کہ سلطنت مطلقہ انگلیس به سلطنت مشروطہ تبدیل شد. تعداد زیاد قوانین عرفی و اساسی در سایہ همین منشور به میان آمدند کہ ایجاد قانون اساسی امریکا یک نمونہ آن است. منبع: ویکیپدیا - مترجم

د پانو شمیرہ: له ۷ تر ۸

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
پاډونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

زمان و مکان فراموش کردیم. قبل از اینکه اعلیحضرت سوارکاران خود را دنبال ما بفرستد باید به بالاحصار برویم."

مستخدمین قبل از قبل اسباب و بار و بنه خود را جمع کرده و آماده حرکت بودند. ما همه سوار اسپان خود شدیم و از فراز بلندی های پغمان فرود آمدیم. با نشست آفتاب رگه های ابری خونرنگ در افق پدیدار شد و پرده سرخ و نارنجی غروب روی قله های پوشیده از برف هندوکش و بر دامنه نیلگون پهن شد.

پایان فصل سوم

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ